

یادداشتی درباره فیلم ورود (Arrival)

در عصر فردگرایی و دوره ای که کشورها در حال کشیدن مرزهای مرئی و نامرئی بین یکدیگر هستند و سعی در انزواگرایی خود دارند...



سید علی عصاران*: در عصر فردگرایی و دوره ای که کشورها در حال کشیدن مرزهای مرئی و نامرئی بین یکدیگر هستند و سعی در انزواگرایی خود دارند تا شاید پیشرفتشان در گروی این تنهایی باشد، به فیلم هایی از این دست نیاز داریم تا به یاد آوریم که همچنان رمز پیشرفت و غلبه بر مَنیت، همگرایی و خرد جمعی است. فیلم "ورود" با تکیه بر این مفهوم، معانی فوق را به بهترین نحو نشان داده است. دنی ویلنوو با کارگردانی آثاری همچون سیکاریو و زندانی ها، که هرکدام در گونه ی خود صاحب سبک هستند، به سراغ گونه ی علمی تخیلی رفته است با مفهومی شاید تکراری: تماس بیگانه ها با زمین. شاید با خواندن خلاصه فیلم در دیدن فیلم تردید کنید. به خصوص اگر علاقه مند به این گونه نباشید. اما همانطور که ویلنوو، در دیگر فیلمهایش کلاس کاری متفاوتی در گونه های سینمایی داشته است، در این فیلم هم که اقتباسی از رمان تد چیانگ به نام "داستان زندگی تو" است، با چیزی فراتر از گونه علمی تخیلی روبه رو هستیم.

دکتر لوئیس بنکز با بازی امی آدامز، زبانشناس مشهوری است که سابقه همکاری با نیروهای امنیتی آمریکا را نیز دارد. در ابتدای فیلم با معرفی کوتاهی علت تنهایی و انزواطلبی او را می فهمیم و سپس اتفاق اصلی فیلم می افتند. دوازده شیئ ناشناخته در دوازده نقطه دنیا از جمله آمریکا فرود می آیند. هیچکس از ماهیت آنها اطلاعی ندارد تا اینکه نماینده ای از بخش امنیتی آمریکا، و بریا بازی فارست ویتاکر به سراغ دکتر بنکز می آید تا با همراهی دکتر ایان دانلی (جرمی رنر) فیزیکدان معروف این معما را حل کنند. اما هنوز هیچکس نمیداند آیا این موجودات برای حمله به زمین آمده اند یا برای برقراری ارتباط. اگر هدف برقراری ارتباط است، چگونه میتوان این کار را انجام داد؟

در تاریخ سینما نمونه های متعددی از این گونه فیلمها ساخته شده است که نمونه قابل ذکر آن "برخورد نزدیک از نوع سوم" ایستون اسپیلبرگ است که در آن ترکیب نور و موسیقی کلید برقراری ارتباط با بیگانگان بود. اما در این فیلم، مساله ارتباط به امری بسیار پیچیده تر و مهم تر بدل شده است. نوام چامسکی زبان شناس معروف در جایی گفته است: "زبان، تنها کلمات نیست. فرهنگ، سنت و اتحاد جامعه است. زبان، تاریخی است که ماهیت جامعه را شکل می دهد. همه اینها در زبان جمع شده است" در این فیلم، زبان نه تنها عامل برقراری ارتباط بین بیگانگان و انسانها است، بلکه انسانها را نیز به یکدیگر وصل میکند. گویی عامل خارجی با هدیه ای که به انسانها میدهد، زبانی ماورای مرزبندی های زمان را شکل می دهد. در اینجا مساله صفحه بودن زمان که به زیبایی تمام و مبتنی بر علم در فیلم "بین ستاره ای" کریستوفر نولان مطرح شده بود، بار دیگر با زبان بیان می شود. گذشته، حال و آینده با سلاح/ابزاری که زبان نامیده می شود در هم ادغام می شود و تخاصم ناشی از انزواگرایی را به اتحادی دلنشین و فراتر از ماهیت زمینی

مبدل می کند. فیلمبرداری بردفورد یانگ ما را لحظه لحظه با خود به درون سفینه بیگانگان و دنیای به ظاهر آرام و چند تکه لوئیس می برد، بی آنکه جلوه های ویژه ساده فیلم (در قیاس با هم مسلکان علمی تخیلی خود) توی ذوقمان بزند. بازی های فیلم طوری یک دست است که انگار آکادمی اسکار را هم قانع کرده است که بازیگران همگی در اختیار فیلم بوده اند نه چیزی فراتر از آن. مفهوم فیلم به تنهایی نقطه قوت فیلم است و میتوان شخصیت اصلی را "داستان" فیلم دانست، نه بازیگران. امی آدامز، جرمی رنر و فارست ویتاکر که در هر فیلم وزنه ای به حساب می آیند به یک اندازه در فیلم ظاهر شده اند و همین امر باعث شده که مضمون فیلم بیشتر به چشم بیاید.

در عصر ترامپ دیوارها کشیده میشود. ملت ها و زبانهای گوناگون به "من" و "دیگری" تبدیل میشوند. اما شاید همانطور که فیلم پیشنهاد میدهد، گفتگو عامل نجات است. خشونت هم با جمله ای محبت آمیز رخت بر می بندد و صلح بار دیگر در زمین برقرار می شود. "ورود" با موسیقی بی نظیر یوهانسون طوری بر دل می نشیند که در دنیای جنگ و خون، آرامش را برای دو ساعت به ارمغان می آورد. ویلنوو در گونه ی علمی تخیلی هم تخیل ما را به بازی میگیرد تا شاید راه فرار از دنیای خصمانه را گفتگو بدانیم. نه مرز بندی های بین خودمان و دیگران.

* کارشناسی ارشد مطالعات بریتانیا